جلسه 12- 1254

**شنبه - 10/11/۹4**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به استدلال به بناء عقلاء بود بر استصحاب.

عرض کردیم در موارد حقوق و اموال اگر شک در بقاء بکنیم به نحو شک در رافع، بناء عقلاء بر بقاء حالت سابقه است، عدم ردع شارع هم کشف از امضاء می کند، چونکه استصحاب اگر مقبول شارع نباشد یعنی وظیفه مردم احتیاط است و استصحاب بر خلاف وظیفه خواهد بود.

مرحوم آخوند فرمود که آیات ناهیه از اتباع ظن صلاحیت رادعیت دارد از بناء عقلاء.

اشکال شد به صاحب کفایه، که شما در بحث خبر واحد فرمودید رادعیت آیات دوری هست، چطور اینجا فرمودید که آیات صلاحیت رادعیت دارد؟

مرحوم آخوند چون نظرش این است که سیره عقلائیه در باب حجج تا ردع واصل نشود از آن عقلا منجز و معذر هست و نیاز به احراز امضاء نداریم، سیره عقلاء در باب حجج نه در غیر آن به شهادت وجدان موضوع هست برای تنجیز و تعذیر عقلی، ولذا تا رادعی نیاید از سیره عقلاء مثلا بر عمل به خبر واحد این سیره حجةٌ فعلیة و تخصیص می زند عمومات را، پس عموم لاتقف ما لیس لک به علم نمی تواند رادع سیره بشود، چون سیره صلاحیت مخصصیت این عمومات را دارد، و اگر هم بالفعل مخصص نباشد یعنی تکافؤ بکنند، نه بتوانیم بگوئیم آیات رادعیت دارند از سیره، بخاطر شبهه دور که قبلا توضیح دادیم، و نه سیره مخصصیت بالفعل دارد نسبت به آیات، نتیجه این می شود که ردع از سیره به ما واصل نشد و عقل حکم می کند به تنجیز و تعذیر در مورد سیره عقلائیه در باب حجج، و لکن در بحث استصحاب به همین آیات تمسک کرد برای اثبات رادعیت.

مرحوم آقای خوئی فرمود یک توجیه دارد، و آن این است که بگوئیم صاحب کفایه در حاشیه کفایه فرمود لو فرضَ تعارض آیات رادعه از عمل به ظن با سیره عقلاء بر عمل به خبر واحد، اما ما حساب می کنیم، می گوئیم قبل از اینکه این آیات نازل بشود که یقینا ردعی نداشتیم نسبت به عمل عقلاء به خبر واحد، نسبت به آن زمان امضاء سیره قطعی است، استصحاب می کنیم بقاء این امضاء را، ولی این به درد بحث خبر واحد می خورد نه به درد بحث استصحاب، چون در بحث استصحاب ما در خود استصحاب بحث داریم، حالا بگوئیم استصحاب می کنیم امضاء بناء عقلاء را بر استصحاب، اینکه مصادره به مطلوب هست.

اقول: اشکال فرمایش آقای خوئی این است که:

اولا: دلیل استصحاب وقتی شد اخبار، ما این اخبار را اگر ظنی الصدور بدانیم باز بازگشتش به استدلال به خبر واحد هست بر حجیت خبر واحد، چون استصحاب می کنیم بقاء حجیت خبر واحد را قبل از نزول این آیات، استصحاب دللیش خبر واحد است که صحیحه زراره است، فعاد المحذور، که البته این اشکال در واقع به صاحب کفایه وارد است نه آقای خوئی.

مگر اینکه چه آقای خوئی و چه صاحب کفایه بفرمایند که اخبار دال بر استصحاب مستفیض هستند اجمالا، خبر واحد نیستند.

ثانیا: اشکال دوم که باز به نظر ما به صاحب کفایه وارد می شود این است که ما از عدم ردع در اوائل شریعت چطور کشف امضاء بکنیم؟ اولا چه بسا اهمال ثبوتی بوده، چون هنوز دین کامل نبود، در غدیر خم بود که فرمود الیوم اکملت لکم دینکم، قبلش دین ناقص بود، و در خیلی از مسائل موقف اسلام موقف اهمال بود نه موقف امضاء یا الغاء نسبت به سیره عقلائیه، پس چه چیزی را استصحاب کنیم، علاوه بر فرض بگوئیم شارع موقف ثبوتی داشته، شاید موقف ثبوتی اش الغاء سیره عقلاء بوده، ولی بیانش میسور نبود چون مردم حدیث العهد به اسلام بودند، احکام تدریجی البیان بوده است، حرمت شرب خمر که از مسائل اساسی اسلام است به تدریج بیان شده است، شارع مقدس موقف ثبوتی اش شاید ردع بوده و الغاء بوده نسبت به سیره عقلاء حتی بر عمل به خبر واحد، ولی مصلحت در بیان نبود چه بسا مجال عرفی نبود برای بیان.

ثالثا: از اینها گذشته برفرض ما بگوئیم ظاهر شارع این بود که امضاء کرده است سیره را، اما این دلیل لبی است نه دلیل لفظی، اطلاق ندارد، شاید موضوعش معاصرین در صدر اسلام باشد، ما چه جور الغاء بکنیم خصوصیت را تعدی بکنیم به خودمان که معاصر زمان بعثت پیامبر نبودیم، شاید موضوع امضاء سیره عقلائیه قضیه خارجیه بوده است نه قضیه حقیقیه.

مرحوم آقای صدر اشکالی می کند به آقای خوئی، می گوید جناب آقای خوئی شما می فرمائید که چون دلیل در خبر واحد استصحاب حجیت خبر واحد شد، دیگر نمی شود در بحث استصحاب بگوئیم دلیل بر امضاء بناء عقلاء بر استصحاب استصحاب این امضاء هست، این مصادره به مطلوب است، نه آقا استصحاب عدم نسخ فرق می کند با بقیه استصحاب ها، استصحاب عدم نسخ بالاجماع و یا بالضرورة و التسالم حجت است، ولذا اشکال ندارد کسی بیاید بگوید من استصحاب می کنم عدم نسخ امضاء بناء عقلاء را بر عمل به حالت سابقه، این دلیلش نیاز ندارد به حجیت این استصحاب، دلیلش استصحاب عدم نسخ است که از مسلمات است.

اقول: ما علاوه بر اشکالات گذشته که به کلام ایشان هم وارد است، می گوئیم آقا کدام استصحاب عدم نسخ از مسلمات است؟ آنی که از مسلمات است این است که اگر ما یک اطلاقی در دلیل منسوخ داشتیم و نشد به اطلاق دلیل منسوخ تمسک کنیم، مثل موارد نسخ حقیقی، خوب نمی شود که به اطلاق دلیل حکم سابق استدلال بکنیم بر اینکه مولا آن را نسخ نکرده است نسخا حقیقیا، خوب اینجا نوبت می رسد به استصحاب عدم نسخ، نسخ حقیقی در مورد شارع از نظر ما ممکن است به لحاظ عالم جعل و اعتبار نه به لحاظ عالم اراده و روح حکم، مولا از ابتدا عالِم است به آنچه انجام می دهد، نسبت به اراده مولا نسخ حقیقی غیر معقول است، اما نسبت به عالم جعل و اعتبار مصلحت این است که حکم را به طور مطلق جعل کند بعد هم نسخ کند، اطلاق ثبوتی را می گویم ها نه اطلاق اثباتی، اطلاق اثباتی که مشکلی ندارد، می گوئیم حتی مطلق ثبوتی هم می تواند جعل کند بعد نسخ کند، خوب در اینجا ما نمی توانیم به اطلاق دلیل منسوخ تمسک کنیم، او که نفی نمی کند طرو نسخ حقیقی را، ولذا استصحاب می کنند عقلاء عدم نسخ را، استصحاب می کنند عدم عزل را، نسخ و عزل از یک مقوله است نسخ در قانون است و عزل در مناصب است، اما فرض این است که ما در بحث امضاء سیره که اطلاق لفظی نداریم تا بگوئیم استصحاب عدم نسخ در اینجا از مسلمات است.

غیر از این فرق که آقای خوئی مطرح کرد بین خبر واحد و استصحاب، آیا می شود فرق های دیگری گذاشت تا این اشکال مرحوم نائینی به صاحب کفایه که فرموده چه فرق می کرد در بحث خبر واحد گفتید آیات ناهیه از اتباع ظن محال است رادعیت داشته باشند لانّ رادعیتها دوریة، ولی اینجا گفتید این آیات ناهیه رادعیت دارند از بناء عقلاء بر استصحاب لو فرض ثبوت البناء العقلائی، برای اینکه جواب مرحوم نائینی داده بشود آیا می شود غیر از استصحاب که به آن اشکال شد وجوه دیگری ذکر کرد؟

یک سری وجوه ذکر می شود که اجمالا به آنها اشاره می کنیم:

وجه اول: این است که صاحب کفایه کما اینکه توضیح دادیم و تقریبا صریح عبارت ایشان است در بحث رادعیت آیات از عمل به خبر واحد، می گوید سیره عقلاء در باب حجج تا ردع از آن واصل نشود عقلاً حجت است بشهادة الوجدان، بعد اینجور بگوئیم که شاید ایشان استصحاب را در عقلاء از باب حجج نمی داند، شبیه آنچه که در بحوث گفت که سیرۀ در اغراض تکوینیه می داند، یعنی ایشان که در کفایه قبول ندارد بناء عقلاء را، ولی ممکن است آنی که در ذهن ایشان بوده بناء عقلاء در اغراض تکوینیه بوده که چه بسا گفته می شود که بناء عقلاء بر عمل به حالت سابقه متیقنه است نه در مقام احتجاج، که در بحوث هم همین را ادعا کرد، شاید در کفایه هم این مد نظر صاحب کفایه بوده است، ولذا فرق می کند، استصحاب حجت عقلائیه نیست، عمل عقلاء در اغراض تکوینیه طبق استصحاب است، منتهی گفته شد که چون در معرض خطر است که یک روزی عقلاء در مجالات شرعیه هم طبق همان اغراض تکوینیه شان عمل به استصحاب بکنند، شارع باید ردع کند اگر مخالف استصحاب است، گفته شده که عمومات رادع است دیگر، فرق می کند با سیره عقلاء بر عمل به خبر واحد که حجیتش ثابت است ما لم یصل الردع.

اقول: این وجه وجه وجیهی است، ولی مبنای صاحب کفایه درست نیست:

اولا: در حجج عقلائیه هم اگر ما احتمال بدهیم که شرع مقدس موافق نیست، کدام وجدان عقلائی این حجت عقلائیه را معذر می داند یا منجز می داند؟ عقلاء اگر به شهرت عمل می کردند به شیاع عمل می کردند ما احتمال می دادیم که شارع قبول نداشته باشد این حجت عقلائیه را، آیا عقلا معذوریم در تبعیت از حجت عقلائیه، این خلاف وجدان است، وجدان ما که این را درک نمی کند.

ثانیا: حجیت عقلیۀ این حجت عقلائیه مثل خبر واحد مگر معلق نیست بر عدم وصول رادع از طرف شارع؟ خوب آیه لاتقف ما لیس لک به علم رادعٌ من قِبل الشارع، اگر می گوئید باید رادع خاص باشد، می گوئیم نخیر برای عقل چه فرق می کند رادع خاص یا عام؟

اگر می گوئید رادع عام منصرف است از جائی که ارتکاز عقلاء بر خلاف این عموم هست، آن بحث دیگری است، شما که همچنین ادعائی را مطرح نکردید، عقل برایش فرقی نمی کند رادع عام یا خاص، حجیت عقلیه سیره بر عمل به خبر واحد مشروط است و معلق است بر عدم وصول رادع معتبر فی حد ذاته، و آیه لاتقف ما لیس لک به علم رادعٌ معتبرٌ فی حد ذاته، و این دیگر محال است دوری بشود، چون با آمدن این آیه که معتبر فی حد ذاته هست دیگر مجالی نمی ماند برای حجیت این سیره، نفس وصول این رادع معتبر فی حد ذاته رفع می کند موضوع حجیت عقلیه این سیره را، محال است چیزی که وجودش مشروط است به یک شرطی مانع باشد از تحقق آن شرط، این محال است، مثال عرفی می زدیم، می گفتیم پشه وجودش در فضا معلق است بر نبودن باد، محال است که پشه بگوید من مانع می شوم از آمدن باد، می گویند باد که آمد تو باید فرار کنی، وجودت مشروط به نیامدن باد هست چطور می خواهی مانع بشوی از آمدن آن، حجت عقلیه سیره مشروط است به نیامدن رادع معتبر فی حد ذاته، محال است که مانع بشود از این رادع معتبر.

{بحث در استدلال صاحب کفایه است، بحث در این نیست که این عموم ما یصلح للقرینیة دارد ارتکاز عقلاء موجب انصراف این عموم می شود، صاحب کفایه که این مطالب را مطرح نکرده اند}.

وجه دوم: گفته می شود که سیره در خبر واحد أشد عمقا بود تا سیره در استصحاب، تناسب رادع و مردوع اقتضاء می کند هرچه سیره اعمق باشد در وجدان عقلاء رادع آن هم قوی تر باشد، شما می بینید ائمه چقدر از قیاس ردع کردند، و گفته می شود که بناء و سیره عقلاء در خبر واحد اعمق است لذا به عمومات نمی شود از او ردع کرد، ولی سیره عقلاء در استصحاب اینطور نیست می شود با عمومات از او ردع کرد.

اقول: این وجه ربطی به کلام صاحب کفایه ندارد، یک وجه مستقلی است ربطی به کلام صاحب کفایه که رادعیة الآیات دوریةٌ ندارد.

ولی این وجه به عنوان یک وجه مستقل هم قابل قبول نیست، اصل مطلب صحیح است که برخی از ارتکازهای ضعیف را با عمومات هم می شود رد کرد، ولی شرطش این است که انصراف نداشته باشد این عمومات از مورد ارتکاز عقلاء، وجدانا اگر دلیل عام داشتیم که عمل به ظن نکنید، حالا این آیات را که ما معتقدیم ارشاد به حکم عقل است که رکون نکنید به غیر علم و محور عملتان علم باشد ولو علم به حجیت حجت، ولی حالا اگر یک آیه ای روایتی ظاهرش این بود که می خواست ارشاد کند به عدم حجت ظن، واقعا انصراف دارد از استصحاب در آن مورد بناء عقلاء که عبارت است از اشتباه حقوق، که شک داریم در رافع در مورد حقوق و اموال به نحو شبهه موضوعیه، واقعا انصراف دارد این عمومات از این مورد، منشأ اینکه نمی شود با عمومات ردع کرد از سیره این است دیگر، انصراف پیدا می کند از آن مورد سیره.

وجه سوم: ما ذکره فی البحوث: ایشان فرموده تنها رادع از حجیت سیره چه در خبر واحد چه در استصحاب رفع ما لایعلمون است، والا این آیات ناهیه از اتباع ظن که ارشاد به حکم عقل است، می گوید محورت در عمل علم باشد ولو علم به حجیت حجت، تنها دلیل یا مهمترین دلیل رفع مالایعلمون است که برخلاف عمل به خبر واحد یا برخلاف عمل به حالت سابقه می گوید رفع ما لایعلمون، در بحث خبر واحد که نمی شود با خبر واحد ردع کرد از عمل به خبر واحد، خوب رفع ما لایعلمون خبرٌ واحد، بیاید بگوید خبر الواحد لیس بحجة، می گویند خودت خبر واحدی یلزم من وجودک عدمک، اما در بحث استصحاب بعد از فراغ از حجیت خبر ثقه می گوئیم رفع ما لایعلمون خبرٌ ثقة دال بر ردع از بناء عقلاء است بر عمل به استصحاب.

بعد در خود بحوث گفته اند البته این وجه مبتنی بر این استکه بگوئیم عدم وصول ردع کافی است نه اینکه احراز امضاء لازم است در حجیت سیره، والا وقتی رفع ما لایعلمون آمد شک می کنیم در امضاء سیره حتی در خبر واحد، اگر احراز امضاء لازم باشد با وجود رفع مالایعلمون شک می کنیم در امضاء، ولی وصول ردع ممکن نیست، با این خبر واحد ردع از عمل به خبر واحد قابل وصول نیست، خود بحوث نظرشان این است که احراز امضاء لازم است در حجیت سیره عقلائیه، که مطلب درستی هم هست.

وجه چهارم: اینکه طبق مبنای مرحوم نائینی و آقای خوئی خبر واحد علم عقلائی است به واقع، شارع هم که ردع نمی کند امضاء می شود این علم عقلائی، و حکومت پیدا می کند بر ادله نهی از عمل به غیر علم، چون می گوید خبر الثقة علم، اما بناء عقلاء در باب استصحاب از باب علم نیست که، علم به واقع نیست که، ابدا علم به واقع نیست، بلکه اصل محرز است، فوقش اصل محرز عقلائی است که جری عملی می کنند عقلاء طبق حالت سابقه، دیگر حاکم نمی شود بر این آیات.

اقول: این هم وجه خوبی است، منتهی اصل مبنا ایراد دارد، ما خبر ثقه را علم نمی دانیم عقلاءا، و فرقی بین خبر ثقه و استصحاب در این جهت نیست.

از این بحث بگذریم.

ما قبول داریم سیره عقلاء در باب حقوق بر عمل به استصحاب است، و این آیات هم انصراف پیدا می کند از مورد ارتکاز عقلاء، چون عقلاء وقتی این عمومات و اطلاقات را بشنوند می گویند فکر نمی کنیم بخواهد به ما بگوید آن روش خودتان را انجام ندهید، اگر می خواست آن را بگوید واضح تر می گفت که ما بفهمیم.

علاوه بر اینکه عرض کردیم این آیات ارشاد به حکم عقل است نه نهی طریقی از عمل به ظن و نه ارشاد به عدم حجیت ظن، نخیر ارشاد به حکم عقل است به محور شدن علم، که طبق علم پیش برو و دنباله رو علم باشد ولو علم به حجیت استصحاب.

در بحوث در بحث شک در حجیت گفته اند این آیات ارشاد به عدم حجیت ظن است، ولی در جاهای دیگر از جمله اینجا قبول کرده اند که ارشاد به حکم عقل است، ما یک نقضی هم می کردیم به ایشان، می گفتیم شما که در بحث شک در حجیت می گوئید این آیات ظهور دارد در ارشاد به عدم حجیت ظن، پس اصلا دیگر استصحاب حجیت را باید بگذارید کنار، چرا؟ چون با وجود عموم که نوبت به اصل نمی رسد، شما فتوا می دهید می گوئید اگر دو مجتهد بودند که یکی شان اعلم بود ثم صارا مساویا، و ما قبلا از این مجتهد اعلم سابق تقلید کردیم، استصحاب می گوید هنوز هم فتوای این اعلم سابق حجت است، استصحاب حجیت به نحو استصحاب در شبهه حکمیه جاری می کند ایشان که مشکل ندارد، این در فتوای ایشان هست، می گفتیم طبق این بیانی که دارید که آیات ارشادند به عدم حجیت ظن، خوب این عموم محکّم است، با وجود عموم دلیل نافی حجیت ظن دیگر نوبت نمی رسد که ما استصحاب بکنیم بقاء حجیت ظن را.

البته جاهای دیگر مشی ایشان مقبول است، می گوید این آیات صرفا ارشاد به حکم عقل است بر محور قرار دادن علم، خوب استصحاب حجیت هم علم به حکم ظاهری می آورد، مشکل حل می شود.{سؤال و جواب:ارشاد به عدم حجیت ظن یعنی ارشاد به اینکه فتوای مجتهدی که بالفعل مساوی است ولو قبلا اعلم بوده حجیت نیست، شما می خواهید استصحاب کنید بقاء حجیت فتوای او را، در حالی که عموم دلیل الظن لیس بحجة می گوید این فتوای مجتهدی که الآن مساوی است لیس بحجة چطور می خواهید استصحاب کنید بقاء حجیت را؟}.

آقای سیستانی راجع به این آیات مطلبی دارد بگوئیم و سریع رد بشویم، ایشان می گوید آقا چرا اشتباه می کنید، این فلسفه یونان شما را چرا به اینجا کشانده که تا می گویند علم می گوئید یعنی قطع، تا می گویند ظن می گوئید یعنی احتمال راجح، اینها در فلسفه یونان است اینها ربطی به لغت عرب ندارد، علم در لغت عرب یعنی بصیرت، در مقابل جهل یعنی خبط و جهالت، علم به معنای اعتقاد جازم نیست که، ما لهم بذلک من علم آیا یعنی ما لهم بذلک من جزم؟ اتفاقا مشرکین و کفار خیلی هایشان جازمند، ببینید چه کار می کنند، آنهایی که به اسم اسلام در کشورهای اسلامی خون بی گناهان را به زمین می ریزند، اصلا عملیات انتحاری که انجام می دهد می گوید ما مسلمانیم و می خواهیم برویم بهشت، اینها جازم نیستند؟ پس ما لهم بذلک من علم یعنی اینها بصیرت ندارند، ایشان می گویند ظن خوب در اعتقادیات بکار می رود نه در مشاهدات، و نوعا هم جائی که منشأ عقلائی ندارد می گویند ظن، گاهی هم تعبیر می شود ظنّ الجاهلیة کما فی القرآن، اتباع علم در مقابل اتباع هوی است در مقابل خرص و تخمین هست، ولذا این آیات می گوید سلوک عقلائی داشته باشید عن بصیرة سلوک داشته باشید، آن روش های غیر عقلائی که چه بسا موجب اعتقاد جازم است ولی از روی مناشئ عقلائیه نیست اینها اتباع ظن است، ولو جازم هم بشوید اما چرا جازم شدید، آیا تحقیق کرده اید و جازم شده اید، یا پیش استادهای منحرفتان درس خوانده اید و جازم شده اید که آن که روش عقلائی نیست، پس می شود اتباع ظن، آنوقت عمل به بناء عقلاء در اعتماد به حالت سابقه سلوک عقلائی است، او اصلا اتباع ظن نیست.

اقول: ما قبلا فرمایشات ایشان را بحث کرده ایم، ما به نظرمان ظن در عرف روایات هم همان احتمال راجح است، خیلی نمی شود این را به گردن فلسفه یونان گذاشت، خود همین صحیحه زراره هم می گوید فان ظن انه قد نام قال لا حتی یستیقن انه قد نام و الا فانه علی یقین من وضوئه و لا ینقض الیقین بالشک، روایت دیگر هم مثل اینکه فان ظننت انه اصابه ولم اتیقن، اینها ظهورش همین احتمال راجح است، بله قبول داریم که علم مثال عرفی است در کتاب و سنت برای طریق عقلائی، ما لهم بذلک من علم یعنی طریق عقلائی ندارند، ظن هم یعنی عدم طریق عقلائی، خوب استصحاب که طریق عقلائی نیست، استصحاب اصل عقلائی است نه طریق عقلائی، مثل قاعده ید، ولذا کسی اگر خبر بدهد از واقع، الآن ساعت نه است می گوید زید در خانه خود هنوز مانده، می گوئیم به چه دلیل می گوئید؟ می گوید بناء عقلاء بر این است که زید دیشب که در خانه اش بود شک داریم رافع به وجود آمد اصل عدم رافع است، حالا بر فرض اصل عقلائی باشد، اما خبر می دهی که زید در خانه است بعد می گوئی این إخبار به علم است؟ اینکه إخبار به علم نیست، طریق عقلائی نیست استصحاب، فوقش اصل عقلائی است برای متحیر، از این بحث بگذریم.

## دلیل سوم:‌ ظن به بقاء

الدلیل الثالث علی الاستصحاب: الظن بالبقاء

دلیل سوم بر استصحاب: هو الظن بالبقاء، این دلیل را هم که اصلا مطرح نکنیم بهتر است، چون اولا: استصحاب ظن به بقاء نمی آورد دائما، چون ملازمه نیست بین بقاء وحدوث، نه ملازمه غالبه و نه ملازمه دائمه، برفرض هم ظن به بقاء بیاورد اعتبار ندارد ظن به بقاء، نه ظن شخصی اعتبار دارد نه ظن نوعی، ولذا اصلا این دلیل را مطرح نکنیم بهتر است.

عمده دلیل رابع است که روایات است، اولها صحیحة زرارة انشاء الله فردا بحث می کنیم.